

پراکنش فرهنگ اروک و چگونگی برهم‌کنش‌های فرهنگی و سیاسی آن با سنت فرهنگی کورا- ارس

سپیده مازیار*

دانشجوی دکتری باستان‌شناسی خاور نزدیک، دانشگاه گوتته فرانکفورت

(از ص ۲۱۱ تا ۲۳۱)

تاریخ دریافت مقاله: ۹۴/۰۹/۱۶؛ تاریخ پذیرش قطعی: ۹۶/۳/۳۰

چکیده

در هزاره چهارم پیش از میلاد، با پیچیده‌تر شدن جوامع و شکل‌گیری فرهنگ اروک و مکانیسم‌های پیچیده اقتصادی و اجتماعی میان جوامع اروکی و جوامع هم‌زمان این فرهنگ، با شکل متفاوتی از تعاملات فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در جنوب و شمال بین‌النهرین تا آناتولی و سوریه مواجه می‌شویم. مکانیسم‌های دقیق این پراکنش و چگونگی تأثیر و تأثرات بین‌فرهنگی در این دوره، با وجود مطرح‌شدن فرضیه‌های متفاوت، همچنان در پرده‌ای از ابهام باقی‌مانده است. از طرف دیگر، هم‌زمان با فاز انتهایی گسترش این فرهنگ در مناطق شمالی‌تر، سنت فرهنگی کورارس در منطقه قفقاز با سازوکار متفاوتی در بخش دیگری از خاورمیانه به‌خصوص ایران شروع به پراکنش می‌کند. در این میان، در بخش‌هایی از حوضه‌های جغرافیایی مانند شرق آناتولی و غرب ایران، در بعضی از محوطه‌ها ما با برهم‌کنش این دو فرهنگ با هم مواجه می‌شویم. بررسی سازوکار پراکنش فرهنگ اروک و چگونگی تعامل این فرهنگ با سنت فرهنگی کورارس در این حوضه‌های برهم‌کنش به‌ویژه در ایران، موضوعی است که در این مقاله به آن پرداخته شده است.

واژه‌های کلیدی: اروک، شبکه‌های ارتباطی، سنت فرهنگی کورا- ارس، برهم‌کنش‌های فرهنگی، افول نظام اروک

* رایانامه نویسنده: s.maziar@stud.uni-frankfurt.de

۱. مقدمه

برای مدت‌های بسیار، جلگه آبرفتی جنوب بین‌النهرین منشأ شکل‌گیری شهرها و نظام‌های پیچیده سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در نظر گرفته می‌شد. اما پس از شروع پروژه‌های زیربنایی در شمال سوریه و آناتولی مانند سد کبان (Keban)، سد طاق (Taq)، طبقا (Tabqa) و تیشرین (Tishrin)، محوطه‌های بسیاری مورد کاوش و بررسی قرار گرفته‌اند که نتایج حاصل از آن، باعث تجدیدنظر بسیاری از پژوهشگران در باب ساختار اجتماعی و اقتصادی جوامع این دوره و مکانیسم‌های سیاسی و فرهنگی در این منطقه شد. دستاورد این کاوش‌ها، زیرسؤال بردن قطعیت مرکزیت روند شکل‌گیری حکومت‌ها در جنوب بین‌النهرین بود. به بیان دیگر، دستاورد کاوش‌های جدید نشان می‌داد که شمال بین‌النهرین، جنوب و جنوب‌شرقی آناتولی در مقیاسی کوچک‌تر، هم‌زمان و حتی زودتر از جنوب بین‌النهرین به مرحله‌ی بالایی از پیچیدگی اجتماعی رسیده بودند (Stein 1994:11-12, 2005:169-170, Oates et al. 2007, Ur et al. 2007:1188). البته هنوز تمام باستان‌شناسان در باب این نظریات متفق‌القول نیستند و بسیاری همچنان بر این عقیده‌ی خود استوار هستند که باید مرکز شکل‌گیری پیچیدگی‌های سیاسی را در جنوب بین‌النهرین جستجو کرد (Algabe 2012).

نخستین بار شاید این هنری فرانکفورت بود که نام محوطه‌ی باستان‌شناختی اروک را به‌عنوان نام یکی از مراحل گاهنگاری (مسوسنگی) به‌کار برد (Frankfort 1932). از آنجایی که در آن هنگام هنوز لایه‌های زیرین این محوطه مورد کاوش قرار نگرفته بود، او نتوانست مرحله‌های قدیمی‌تر از این دوره را (لایه‌های هشت تا سیزده) به‌خوبی شناسایی و معرفی کند. مورتگارت (۱۹۴۵)، دلوگاز و لوید (۱۹۴۲)، ناگل (۱۹۶۲)، و هانسن (۱۹۶۵) از دیگر افرادی بودند که تلاش بسیاری برای پیشنهاد نام‌های دیگری برای این بازه‌ی زمانی و یا بازنگری در مرحله‌بندی آن کردند (برای اطلاعات بیشتر بنگرید به: Nissen 1993).

بحث درباره‌ی اینکه چرا این نام مقبولیت عام یافت، خارج از حوصله‌ی این مقاله خواهد بود، اما شاید به‌طورکلی بتوان گفت در آن زمان هیچ محوطه‌ای به گستردگی اروک شناخته نشده و مورد کاوش قرار نگرفته بود. البته بازسازی‌های بی‌نظیر آلمانی‌ها از بقایای معماری برجای‌مانده از این محوطه و مطالعه دقیق فرهنگ مادی آن نیز، کمک بسیار زیادی در شناخت و معرفی این محوطه و فرهنگ اروک کرد. اگرچه، توجه بیش از اندازه‌ی آلمانی‌ها به بقایای معماری باعث شد تا تنها لایه‌های مرتبط با این دوره و دوره‌های جدیدتر در مقیاسی وسیع کاوش و دوره‌های قدیمی‌تر، تنها در ترانسه‌های کوچک شناسایی شود و از همین‌روی هنوز ابهامات بسیاری درباره‌ی مراحل فرهنگی قدیمی‌تر و یافته‌های آن‌ها مطرح است (Nissen 2001: 150-151).

بیراه نخواهد بود اگر بگوییم محوطه‌ی اروک یا وارکا پیش از آنکه به‌وسیله‌ی باستان‌شناسان شناخته و کاوش شود، از طرف معماران کاوش شد و بعدها به‌وسیله‌ی باستان‌شناسان مورد مطالعه قرار گرفت. در واقع کل اطلاعات ما درباره‌ی گاهنگاری این محوطه و حتی دوره‌ی اروک، شامل یافته‌های اندکی است که از کاوش این محوطه در صدسال پیش و بررسی‌های نیشن و آدمز در جنوب بین‌النهرین به‌دست آمده است. جدا از مشکلات تکنیکی کاوش، شاید بتوان گفت که یکی دیگر از مشکلات اصلی، کمتر شناخته‌شدن دوره‌های قدیمی‌تر، گسترش وسیع استقرارها و شکل‌گیری کلان‌شهرها با حجم وسیعی از ساختارهای معماری در دوره بعد از اروک بود که باعث دفن شدن یافته‌های قدیمی‌تر در زیر حجم متراکم و وسیعی از بقایای معماری شده است. از طرف دیگر، رسوب‌گذاری رود فرات خود عامل دیگری در مدفون شدن این یافته‌ها بوده است.

تاکنون ۴۴ هزار مترمربع از این دوره (اروک سه و چهار، هم‌زمان با اواخر اروک و جمدت نصر) مورد کاوش قرار گرفته است. به‌طورکلی با توجه به این حجم گسترده کاوش، شاید بتوان از میان مهم‌ترین مشکلات کاوش به این موارد اشاره کرد (Nissen 1993:126-127, 2001: 153, 2002: 1):

الف. تمرکز صرف کاوش بر بقایای معماری یادمانی و غافل‌ماندن از شناسایی و یا کاوش معماری مسکونی معمولی یا بخش‌های دیگر محوطه: اگر به نقشه محوطه‌های کاوش شده هم بنگریم می‌توانیم به‌خوبی ببینیم که تنها بناهای عظیم در محدوده آنا و بخشی در آن‌سوی رود در کولاب (آنو) مورد کاوش قرار گرفته‌اند. ب. عدم توجه به لایه‌نگاری و شناخت یافته‌ها در بسترهای فرهنگی آن‌ها و از طرف دیگر کاوش نشدن و شناسایی نشدن لایه‌های قدیمی‌تر در زیر انباشت‌های مربوط به اواخر اروک، از همین‌روی درک ما از توالی لایه‌نگاری پیش از دوره اواخر اروک بسیار اندک و با مشکلات جدی روبه‌روست.

جدا از کاوش این محوطه، مهم‌ترین منبع اطلاعاتی ما برای فهم مکانیسم‌های گسترش و پراکندگی محوطه‌های اروکی حتی بعد از گذشت چندین دهه، بررسی‌های ادمز و نیسن (Adams 1965, 1966, 1981, Adams and Nissen 1972) است. شروع جنگ و مشکلات ناشی از آن باعث شد جنوب بین‌النهرین خارج از دسترس فعالیت‌های باستان‌شناختی قرار گیرد. سال‌ها بعد، انجام پروژه‌های عظیم زیربنایی از قبیل سدسازی، باعث افزایش حجم فعالیت‌های باستان‌شناختی در مناطقی شد که پیش از آن، هیچ نوع ایده‌ای درباره ساختارها، مکانیسم‌ها و گاه‌نگاری بومی آن‌ها وجود نداشت. در نتیجه‌ی این فعالیت‌ها، شناخت ما از محوطه‌هایی که به گونه‌ای دربردارنده یافته‌های فرهنگی قابل‌مقایسه با اروک در مناطقی خارج از محل شکل‌گیری این فرهنگ بودند، افزایش چشم‌گیری یافت و در واقع شناخت باستان‌شناسان از پراکنش مواد مرتبط با این دوره فرهنگی در محوطه‌های میانی رود فرات، شمال سوریه، آناتولی و غرب ایران بسیار عمیق‌تر و بهتر از وضعیت پراکنش آن در جنوب بین‌النهرین شد.

مسئله دیگری که باید پیش از بحث درباره این دوره مدنظر قرار گیرد، توالی فرهنگی بین دوره عبید و اروک است، مسئله‌ای که شاید امروزه به‌نظر بسیاری، امری معمول باشد اما چندین دهه قبل چندان روشن نبوده و همچنان موضوعی بحث‌برانگیز است، به‌خصوص که شواهد به‌دست‌آمده از بررسی‌ها، حاکی از وجود گسست بین این دو دوره بوده است (Nissen 1988:66). عده‌ای شکوفایی اروک را حاصل مهاجرت اقوامی به نام سومری‌ها می‌دانند که آگاهی ما از آن‌ها تنها از ورای متون بوده و درواقع بحث‌های مربوط به این اقوام بیشتر مورد قبول و توجه زبان‌شناسان بوده است تا باستان‌شناسان (ن.ک: Finet 1977). البته لایه‌نگاری مبهم محوطه آنا در اروک هم بر این مسئله دامن زده است. اما امروزه با شواهد بسیار باستان‌شناختی، شاید بتوان مطمئن‌تر گفت، فرهنگ دروه‌ی اروک، در واقع امتداد و توالی سنتی است که پیش‌تر از این در دوره عبید وجود داشته است، به‌عنوان نمونه، بناهای سه‌بخشی با هال مرکزی (building Tripartite) یا به قول آلمانی‌ها (Mittelsaalhaus) و بسیاری از نقوش موجود بر روی مهرها، همه می‌توانند شاهی بر این مدعا باشند. از طرف دیگر ما می‌توانیم به‌خوبی این توالی را در محوطه اریدو نیز مشاهده کنیم (Safar and Lloyd 1981).

نظریه‌هایی همچون کلونی‌شدن محوطه‌های شمال بین‌النهرین یا تبدیل‌شدن آن‌ها به پایگاه‌های اقتصادی ساکنان جنوب بین‌النهرین در شمال، موافقانی هم در دوره عبید دارد و تنها در مورد دوره اروک مطرح نیست. برای مثال بسیاری شواهد به‌دست‌آمده از تل براک و دئیرمان تپه را به‌عنوان پایگاه‌های عبیدی (outpost)

می‌شناسند (Stein et al. 2007: 339). البته اشتاین (Esin 1985: 257, 1989, Oates et al. 2007). تفاوت‌هایی میان نفوذ فرهنگ اروکی با عبیدی می‌بیند. برای مثال، به نظر او برخلاف دوره عبید در دوره اروک با محوطه‌های منفردی روبه‌رو هستیم که برای نخستین بار تنها در این دوره مسکونی می‌شوند (مانند حبوبا کبیرا یا جبل عرودا) و در نهایت به گفته‌ی او، اگرچه شاید بتوان نظام گسترش فرهنگ اروک را به‌نوعی کلونی شدن محوطه‌ها نامید، اما ما در دوره عبید با نظام دیگری روبه‌رو هستیم که مبتنی بر روابط دوستانه و نظام ایدئولوژیکی‌ای است که به تدریج در محوطه‌های شمال نفوذ کرد (همان، ۳۴۲).

در اواخر دوره عبید ما با جوامع غیرطبقاتی‌ای روبه‌رو هستیم که معیشت خود را از طریق دامداری و کشاورزی می‌گذراندند، با این تفاوت که در شمال بین‌النهرین به دلیل بارندگی فراوان، آب لازم برای کشاورزی فراهم بود، اما در جنوب به دلیل وجود شرایط نامناسب آب‌وهوایی، ساکنان مجبور بودند تا با احداث کانال‌های آبیاری به کشاورزی بپردازند، تفاوتی که شاید می‌توانسته بن‌مایه‌ی بسیاری از کاستی‌ها یا تحولات اقتصادی و اجتماعی‌ای بوده باشد که باعث سوق دادن جامعه‌ی اروک به برقراری ارتباط با کرانه‌های دور و ساکنان شمال سوریه و آناتولی شد. کانال‌ها و پیدایش این تکنولوژی می‌توانسته تأثیر به‌سزایی در میزان بازدهی اقتصادی داشته باشد و کمیت و کیفیت محصول را تحت تأثیر قرار دهد. از طرف دیگر، این مسئله می‌توانسته موجب تسریع تحول اجتماعی این جوامع شود، چراکه میزان و نوع دسترسی به این تکنولوژی و همچنین نوع مدیریت استفاده از آب و یا تقسیم‌بندی‌ها می‌توانسته تأثیری مهم در ساختار اجتماعی جامعه و تقسیم قدرت داشته باشد. سیستمی که شاید بتوانیم شکل کمی پیشرفته‌تر آن را در خان‌سالاری دوره‌های بعد در جوامع کشاورز روستایی شاهد باشیم (Bernbeck 1995: 64-65). حجم بالای یافته‌های مزبور باعث شکل‌گیری فرضیه‌های بسیار جالب و بحث‌برانگیزی درخصوص مکانیسم‌ها و روندهای فرهنگی و روابط بین منطقه‌ای نه‌تنها در مورد این دوره، بلکه در مورد این محوطه شد. شاید بتوان گفت در میان این فرضیه‌ها نظریه‌ی الغازه بیشترین بحث‌ها را برانگیخته و مورد قبول یا رد قرار گرفته است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت (برای اطلاعات بیشتر بنگرید به: Algaze 1993, 2012).

چرایی و چگونگی افول این نظام پیچیده سیاسی-اقتصادی و فرهنگی، و علت متروک شدن محوطه‌های اروکی و محوطه‌های دیگری که در چرخه این تعاملات قرار داشتند، هنوز در پرده‌ای از ابهام قرار دارد. برخی از پژوهشگران، هم‌زمانی مهاجرت اقوام کورارارس از جنوب قفقاز به شمال شرق و شرق آناتولی و فلات ایران را مرتبط با این واقعه دانسته‌اند و به نظر آن‌ها کوراراری‌ها یکی از علل فروپاشی این نظام بوده است (ن.ک: Sherratt 1997:468, Palumbi 2007: 72-75). در ادامه با بررسی دقیق‌تر مشخصات فرهنگ اروک و حوضه‌های پراکنش این فرهنگ در حوضه شرق آناتولی، جنوب قفقاز، و ایران به بازبینی این فرضیه می‌پردازیم.

۲. نگاهی دقیق‌تر به فرهنگ اروک

وقتی صحبت از یک فرهنگ و گسترش آن به مناطق دیگر می‌شود، بی‌گمان بایست در آغاز پیش‌فرض‌هایی مشخص درباب شاخصه‌های مادی آن فرهنگ یا به قولی فرهنگ مادی آن داشت تا بتوان براساس شناسایی آن شاخصه‌های فرهنگی در مناطق دیگر، سخن از جابه‌جایی و یا انتقال فرهنگ گفت. از شاخصه‌های مادی گسترش فرهنگ اروک به محوطه‌های دیگر می‌توان به این موارد اشاره کرد:

۱. سفال لبه واریخته

۲. معماری سه بخشی با حال میانی

۳. مهرهای استوانه‌ای با نقوش شاخص اروکی

در ادامه به صورت مختصر به معرفی هر کدام از این شاخصه‌ها خواهیم پرداخت.

۱.۲. سفال لبه واریخته

این نوع سفال، کاسه‌ای با سطحی خشن با شاموت کاه است که به وسیله قالب (Miller Balfet 1980:78) و یا با دست (Karlsbeck 1980, Chazan and Lehner 1990: 25) و معمولاً به صورت انبوه تولید می‌شده است (راجع به تکنیک‌های ساخت این ظروف بنگرید به: Goulder 2012). تولید این نوع ظروف را می‌توانیم از مراحل میانی دوره اروک تا مرحله نهایی آن ببینیم.

هنوز در میان باستان‌شناسان، درباب کارکرد این ظروف، بحث‌های بسیاری وجود دارد و نمی‌توان با قطعیت گفت که کارکرد آن‌ها چه بوده است (برای تاریخچه نام‌گذاری‌ها بنگرید به: Potts 2009). از میان نظریه‌های مربوط به کارکرد این ظروف، شاید بتوان گفت بیشترین استقبال با نظریه نیسن بوده است که این ظروف را به عنوان ظروف میزان برای پخش کردن جیره‌ی غذایی معرفی می‌کند (Nissen 1970: 137). البته عده بسیاری این نظریه را رد کرده‌اند و از طرف دیگر، پیدا شدن تعداد اندکی از این ظروف در برخی از محوطه‌ها هم عامل دیگری برای زیر سؤال رفتن این فرضیه بوده است (Beale 1978, Miller 1981, Sürenhagen 1975, Potts 2009:3-4). در سال‌های اخیر، نظریه کاربرد آن به عنوان ظرف درست کردن نان نیز رواج بسیار پیدا کرده است (Potts 2009:4, Goulder 2010). شاید بتوان گفت رمزگشایی از کارکرد این ظروف در آینده می‌تواند به معمای پیچیده‌ی پراکنش یافته‌های دوره اروک کمک شایانی بکند، چراکه این یافته بالاترین آمار کمی و پراکنش را در میان یافته‌های به دست آمده از دوره اروک در دیگر محوطه‌ها دارد؛ از فرات میانی و شمال سوریه گرفته تا مرکز/ شرق / جنوب شرقی آناتولی و جنوب غربی در خوزستان / غرب و مرکز ایران (عبدی ۱۳۷۶) و حتی پاکستان (Potts 2009:5). جدا از محوطه‌های غرب ایران، این سفال‌ها از فلات مرکزی از محوطه‌هایی مانند تپه قبرستان، سیلک III-۶-۷ و میمون‌آباد نیز به دست آمده‌اند (Fazeli et al. 2013:120). اخیراً برای نخستین بار این سفال در حوضه‌ی استان کردستان نیز گزارش شده است (موچشی و دیگران ۱۳۸۸).

بدلر و روٹمن در مطالعات خود بر روی سفال‌های لبه واریخته‌ی گودین بر روی سطح سفال‌ها آثار انگشت دست مشاهده کردند و بر این اساس به نظر آن‌ها این سفال‌ها نمی‌توانسته‌اند سفال‌هایی قالبی باشند، چراکه در آن صورت، وجود آثار انگشت بر روی آن‌ها بی‌معنی است و در واقع اگر آن‌ها قالبی بودند، قانداً نباید هیچ اثری از انگشتی بر روی سطح آن‌ها نمایان می‌بود (Rothman and Badler 2011: 414-415). به نظر آن‌ها، این سفال‌ها احتمالاً با روش قراردادن سفال بر کف دست و شکل‌دادن آن به وسیله انگشتان دست (pinch pot method) ساخته شده‌اند. شایان ذکر است که در کنار سفال‌های لبه واریخته که شاخص فرهنگ اروکی است، فرم‌های شاخص دیگری نیز در محوطه‌های شمال بین‌النهرین رایج بوده که اکثراً آنها را معیار بومی بودن سفال‌ها در مقابل سفال‌های شاخص اروکی می‌دانند، از میان این سفال‌ها می‌توان به ظروف خوراک‌پزی (Casserole) و سفال‌های سرچکشی (hammerhead) اشاره کرد. سفال‌های لبه واریخته در واقع بیشتر از آنکه نشان‌دهنده شکل‌گیری یا گسترش جوامع اروکی باشند، نشان‌دهنده استمرار روابط بینا فرهنگی در زمانی طولانی هستند.

۲.۲. معماری سه بخشی با هال میانی

اروکی‌ها برای ساخت بناهای عظیم خود برخلاف شمال بین‌النهرین، از خشت‌های کوچک متفاوتی استفاده می‌کردند که بنا به نام‌گذاری کاوشگران آن به عنوان (Riemchen) شناخته می‌شوند. علاوه بر این خشت‌ها، شاخص معماری این دوره که تقریباً در تمام محوطه‌های اروکی دیده می‌شود، ساختارهایی با یک هال میانی و دو اتاق در دو طرف این هال است. کارکردهای متفاوتی برای این ساختارها از سوی باستان‌شناسان پیشنهاد شده است، برخی آن‌ها را ساختارهای مقدس و مذهبی می‌دانند و برخی دیگر تفاوتی میان این ساختارها با ساختارهای مسکونی و معمولی قائل نیستند (Oates 1987, Stein 2001:284-285). یکی از نمونه‌های جالب توجه از این ساختارها را می‌توان در محوطه حموکار دید. در این محوطه معماری سه بخشی اروکی به خوبی خودش را از معماری بومی این منطقه مجزا می‌کند (Colantoni and Ur 2011). در محوطه‌هایی مانند جبل عرودا و حبوبا کبیرا نیز تعداد بسیار زیادی از چنین ساختارهایی مورد کاوش قرار گرفته است.

۳.۲. مهرهای استوانه‌ای با نقوش شاخص اروکی

از دوره اواخر اروک ما با فراوانی مهرهای استوانه‌ای روبه‌رو می‌شویم و اساساً ظهور این مهرها نه تنها در محوطه‌ی اروک بلکه در محوطه‌های دیگر – البته با تأثیر از اروک – پدیده‌ای اروکی تلقی می‌شود. تفاوت این مهرها جدا از سهولت کاربری آن‌ها، در قابلیت متفاوتی است که به تولیدکننده در نوع روایت خود می‌دهد. بر این اساس، ما بر روی این مهرها با صحنه‌های پیچیده‌تر و اکثراً روایتی/ داستانی روبه‌رو هستیم که نسبت به مهرهای استامپی پرکارتر هستند.

جدا از مهرها، می‌توان به تابلت‌های گلی نیز اشاره کرد. مسئله جالب توجه آن است که تعداد بسیار زیادی از تابلت‌های گلی اولیه، در لایه‌های انباشته شده در محوطه‌ی معبد آنا یافته شده‌اند؛ لایه‌هایی که به گفته نیسن برای سطح‌سازی بنای جدید در آنجا انباشت شده بود و با توجه به تاریخ‌گذاری عمارت در دوره‌ی اروک III، آن‌ها باید قاعدتاً قدیمی‌تر از این دوره باشند (Nissen 1993:127). با توجه به اینکه نباید بازه زمانی استفاده از این تابلت‌ها را بسیار طولانی در نظر گرفت، در نهایت تاریخ اروک IV a و IV b برای آن‌ها در نظر گرفته شد (همان).

۳. مکانیسم‌های اقتصادی و روابط بین منطقه‌ای

اگر بخواهیم به بررسی دقیق روابط بین منطقه‌ای و اهمیت اجتماعی- اقتصادی شبکه‌ی ارتباطی اروک و تحلیل و تفسیر یافته‌های فرهنگی این دوره بپردازیم، باید در آغاز به دو سؤال و مسئله بنیادین که همیشه در بررسی نوع روابط بین منطقه‌ای و فهم پیچیدگی آن‌ها در میان جوامع نقش به‌سزایی دارند پاسخ بگوییم؛ اول، «چه چیزی میان آن‌ها ردوبدل می‌شده است» و دوم «چه کسانی درگیر این نظام ارتباطی و مبادله بودند؟» (Schortman and Urban 1992:238). به نظر الغازه و اشتاین تفاوت در فرم‌های برهم‌کنش و روابط بین منطقه‌ای بین اروک و محوطه‌های دیگر می‌توانسته متأثر از چند عامل بوده باشد (Stein 2001, 2002). نخستین مسئله میزان فاصله از اروک است، بعد از آن، میزان سختی یا راحتی نقل و انتقالات بین محوطه‌ها تأثیرگذار بوده و در نهایت ماهیت و میزان پیچیدگی و پیشرفتگی جوامع ساکن پیش از نفوذ اروک مهم است. به نظر اشتاین بین‌النهرینی‌ها برای به‌دست آوردن مواد خام موردنیاز

خود سه نوع مکانیسم داشتند (Stein 2005:150-151)؛ یا از طریق چرخه‌های مبادلات بین منطقه‌ای به وجود آمده به وسیله بازرگانان بین‌النهرینی، مواد مورد نیاز خود را تهیه می‌کردند، یا از طریق مبادله‌ی غیرمستقیم کالا؛ و یا با مهیا کردن تسهیلات لازم و تشویق و حمایت برای آمدن بازرگانان خارجی به بین‌النهرین.

شورتمن و ارین (۱۹۸۷) در مطالعات خود در باب روابط بین منطقه‌ای در میان جوامع، الگوی بسیار جالبی را مطرح می‌کنند که کمابیش در بیشتر جوامع پیچیده قابل مشاهده است. در این الگو ما با دو گروه متفاوت روبه‌رو هستیم؛ در گروه نخست، جامعه در محیط زیست غنی‌ای زندگی می‌کند و می‌تواند تمام مایحتاج خودش را از طریق منابع موجود در محیط اطرافش برآورده کند، چنین جامعه‌ای نیاز چندانی برای برقراری ارتباط با جوامع دیگر برای رفع نیازهای خود ندارد. در مقابل، گروه دیگر مواد خام بسیار اندکی در اختیار داشته و برای رفع نیازهای خود، نیاز به برقراری ارتباط با جوامع دیگر دارد. مکانیسم و سازوکار برقراری چنین ارتباطی و در نهایت برهم‌کنش این جوامع با همدیگر، پیچیدگی گروه دوم را در پی خواهد داشت. در واقع وجود مشکلات باعث می‌شود تا افراد جامعه برای برطرف کردن آن‌ها دست به تعریف وظایف و سازوکارهایی بزنند که می‌تواند کم‌کم باعث پیچیده شدن سطح اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی این جوامع شود. بر همین اساس، برقراری ارتباط و برهم‌کنش‌های بین جوامع، نیازمند سازوکارها و مدیریت این روابط است تا بتواند امنیت این رابطه و وجود یک رابطه بلندمدت برای رفع نیازهای گروه دوم را تضمین کند. این مسئله خود باعث به‌وجود آمدن وظایف خاص، ابزارها و سیستم‌های پیچیده اداری برای مدیریت و کنترل رابطه، و در نهایت یک قشر خاص در جامعه می‌شود. از همین روی، من در جای دیگری بحث کرده‌ام که برای مثال جوامع کورا- ارس حداقل در داخل ایران هیچ‌وقت به چنین سطحی از پیچیدگی دست نیافتند، چراکه ساختار درونی و اجتماعی این جوامع و برخورداری آن‌ها از تمام منابع ضروری در محیط اطرافشان، ضرورت و نیازی برای آن‌ها به‌وجود نمی‌آورده تا براساس آن بخواهند ساختار اجتماعی خود را تغییر دهند (Maziar, forthcoming). عدم احساس چنین نیازی باعث شد حتی تعامل این جوامع با جوامع پیچیده‌تر در محوطه‌هایی مانند ارسلان‌تپه یا گودین، تغییری در ساختار اجتماعی و اقتصادی آن‌ها به‌وجود نیاورد و در واقع تماس‌های بین منطقه‌ای و بین فرهنگی تأثیر و تغییری در ماهیت این جوامع ایجاد نکند.

مسئله دیگری که باید مورد توجه قرار بگیرد این است که بر خلاف فرضیه‌های گذشته، جوامع لزوماً روندی تک‌خطی و تکاملی را طی نمی‌کنند. این بدان معنی است که جوامع لزوماً از ساختاری ساده و بدون رتبه‌بندی‌های اجتماعی در طول زمان به جوامع پیچیده و طبقاتی تبدیل نمی‌شوند (Rothman 1994: 4). جوامع دوره مس‌سنگی آناتولی می‌توانند بهترین نمونه برای رد کردن نظریه‌ی تکاملی فرهنگ‌ها باشند. به عبارت دیگر در تئوری تکاملی، جوامع از قبیله به خان‌سالار و سپس ایالتی می‌رسند و در واقع با گذشت زمان، روندی تکاملی پیش گرفته و پیچیده‌تر می‌شوند (Service 1962, 1975, Palumbo 1987: 43). چه براساس محوطه‌های آناتولی یا مطالعات انجام شده در جاهای دیگر (Berent 2000) ثابت شده است که جوامع لزوماً تمام مراحل تعریف شده برای پیچیدگی‌های اجتماعی را طی نمی‌کنند و برای مثال، جامعه‌ای می‌تواند بدون پشت‌سر گذاشتن سیستم قبیله‌ای یا خان‌سالاری به پیچیدگی اجتماعی برسد، یا مانند نمونه محوطه‌های مس‌سنگی آناتولی از یک سیستم پیچیده اجتماعی و اداری، دوباره به حالت روستائینی ساده و بدون پیچیدگی ساختاری برگردد، اتفاقی که شاید بارها ساکنان فلات ایران تجربه‌اش کرده باشند.

به‌طور کلی می‌توان گفت پژوهشگران استقرارهای موجود در فاصله میان جنوب بین‌النهرین و شمال آن و بخش‌هایی از آناتولی را به بخش‌های متفاوتی تقسیم‌بندی می‌کنند که هر یک دارای الگوهای استقراری خاص خودش است؛ جدا از مناطقی که در آن‌ها هیچ اثری از استقرارها یا شبکه‌ی مبادلاتی اروکی یافته نشده (مانند غرب آناتولی)، می‌توان سایر استقرارهای دوره‌ی اروک را در این چند گروه دسته‌بندی کرد (Stein 2007:340).

۱. کلونی‌هایی که برای نخستین‌بار بر روی خاک بکر احداث شدند، مانند حبوبا کبیرا و جبل عرودا

(Strommenger 1980, van Driel and van Driel Murray 1983).

۲. پایگاه‌های کوچک اروکی در کنار استقرارهای بومی، مانند گودین^۱ و حاجی نبی Weiss and Young

(1975, Young 1986, Stein 2001, 2002, 2012)

۳. استقرارهای بومی که دارای استقلال فرهنگی و سیاسی بودند و تنها با این کلونی‌ها روابط تجاری

داشتند مانند ارسلان تپه (Frangipane 2001, 2010).

۴. استقرارهای بومی‌ای که خارج از این شبکه‌ی تبادلات تجاری بوده و تنها روابط محدودی با اروک

داشتند مانند تپه گارا (Rothman 2002).

با فرض قبول وجود شبکه پیچیده ارتباطی میان اروک و همسایگان آن، مسئله‌ای که چندان در باب آن بحث نشده، چگونگی حفظ این سازوکار ارتباطی در طول زمان است. همچنان که اشتاین هم به درستی اشاره کرده است با افزایش فاصله میان استقرارها، میزان کنترل بر آن‌ها نیز کمتر می‌شود (Stein 1998: 228). اگر علت ایجاد این استقرارهای اروکی، برقراری روابط تجاری و کنترل و اطمینان از فراهم شدن احتیاجات جنوب بین‌النهرین بوده، پس باید به این مسئله هم بپردازیم که آیا آن‌ها تحت کنترل نخبگان و سردمداران قدرت در اروک بودند، یا پایگاه‌های شخصی‌ای بودند که خود بازرگان برای منفعت‌های اقتصادی خود برقرار کردند؟ مانند نمونه‌ای که ما بعدها در دوره آشور در محوطه‌ی کاناش با آن روبه‌رو هستیم و از آن با عنوان کاروم یاد می‌شود و احتمالاً تجار ساکن آنجا، نه برای پادشاهان آشوری بلکه برای منافع شخصی خود کار می‌کردند (Larsen 1967: 4-5).

جدا از محوطه‌هایی که به احتمال زیاد با چنین سازوکارهای اقتصادی شکل گرفتند، درباره محوطه‌هایی مانند براق (Emberling 2002) و یا حموکار (Reichel 2008-2009: 80) برخی از باستان‌شناسان معتقدند که حضور جنوبی‌ها در این محوطه‌ها صرفاً حاصل روابط تجاری و احتمالاً تقلید نبوده، بلکه احتمالاً ما به‌نوعی شاهد تصرف آن‌ها از سوی جنوبی‌ها هستیم. به‌خصوص درباره محوطه‌ی حموکار، قایشل صحبت از خشونت و آتش‌سوزی می‌کند و معتقد است اروکی‌ها به‌وضوح محوطه را بعد از کشمکش به‌نوعی فتح و تصرف کرده‌اند. علاوه بر این، هلوینگ در مطالعات خود بر روی سفال‌های هاساک هویوک بر این عقیده است که ما در محوطه‌هایی از این دست، با نوعی «اختلاط فرهنگی» نیز روبه‌رو هستیم، برای مثال سفال‌هایی با فرم اروک اما با گرامر سفالی شمال بین‌النهرینی، یعنی برخلاف اصل ساخت سفال‌های اروکی که در آن‌ها از گاه استفاده می‌شده، در این سفال‌ها از شن استفاده شده است، یا سفال‌های شاخص با فرم شمالی اما با شاموت گاه که در آن دوره چندان شاخص نبوده و بیشتر از شاموت شن استفاده می‌شده است (Helwing 2000: 152).

همان‌طور که پیش‌تر نیز اشاره شد، یافته‌های جدید به‌دست‌آمده از محوطه‌های شمال بین‌النهرین مانند براق، حموکار و ارسلان تپه باعث نقض بخشی از فرضیه‌های الغازه شد. برای نمونه، وی پیدایش طبقات اجتماعی و تغییرات مکانیسم‌های اقتصادی و اجتماعی این جوامع را حاصل روابط بین منطقه‌ای و تأثیر

سیاست‌های جوامع اروکی بر این جوامع می‌دانست که به نظر او از لحاظ تحولات فرهنگی در سطح پایین‌تری از جوامع اروکی قرار داشتند. فرنچیننه، که بعد از پالمیری، سال‌هاست کاوش‌های ارسال تپه را سرپرستی می‌کند، یکی از مخالفان جدی فرضیه الغازه است. به نظر او، بیشتر از آنکه پدیده اروک محصول بلندپروازی‌های تجاری اروکی‌ها باشد، حاصل نیازها و مشکلات داخلی این جوامع بوده است (Frangipane 2010:33). او حتی معتقد است در هیچ‌یک از محوطه‌های شمال بین‌النهرین که آثاری از بقایای تعامل یا حضور اروکی‌ها در آن پیدا شده است، و یا حتی محوطه‌هایی که به‌عنوان کلونی در نظر گرفته می‌شوند، هیچ‌گاه اثری از حجم بالای مواد خام یا محصولات تجملاتی و لوکس دیده نمی‌شود و یافته‌های چندین مدارکی در کنار مسائل دیگر، کل فرضیه مطرح شده‌ی الغازه را با چالش روبه‌رو می‌کند (همان: ۳۱-۳۳).

یکی از مشکلات بزرگ نظریه الغازه در ارائه پیش‌فرض‌هایی در باب مواد مورد تجارت و تبادل در این دوره است. همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، او اقتصاد و تجارت را یکی از پایه‌های گسترش و حتی تحول جوامع اروکی و بالطبع جوامع دیگری می‌داند که اروکی‌ها با آن‌ها وارد تعامل و معامله شدند. او حتی فراتر رفته و گاهی پیچیدگی اجتماعی و اقتصادی نواحی‌ای مانند شمال سوریه و آناتولی را حاصل تعامل آن‌ها با جوامع جنوب بین‌النهرین و اروکی‌ها می‌داند. همان‌طور که گفته شد، این بخش از فرضیه‌های او با یافته‌های تل براک (Oates and Oates 1993, Oates et al. 2007)، گارا (Rothman 2002) و یا ارسال تپه زیر سؤال رفت و او خود نیز بعدها (۲۰۱۲) این بخش از تئوری خود را اصلاح کرد.

اما به‌هرروی، باز هم نظریه الغازه ناتوان از پاسخ گفتن به سؤالات پایه‌ای است که باعث متزلزل شدن اصل فرضیه می‌شود؛ مانند اینکه جوامع ساکن فلات آناتولی، باوجود دسترسی به منابع فلز، سنگ‌های قیمتی، غلات، دامداری و در واقع کل مایحتاج ضروری خود، چه نیازی به تجارت با جوامع اروکی داشتند؟ در این شکی نیست که جوامع اروکی برای ساخت و سازهای وسیع خود، و همچنین برآورده کردن نیازهای بزرگان و خواص جامعه، نیاز به چنین معاملاتی داشتند، چراکه دشت‌های حاصلخیز جنوب بین‌النهرین هیچ‌کدام از نیازهای چنین جامعه پیچیده‌ای را برآورده نمی‌کرد. آن‌ها برای مثال، برای سنگ‌های معدنی و گران‌قیمت به تعامل با ایران و آناتولی وابسته بودند و یا حتی الغازه فراتر رفته و تهیه الوارهای چوب و بیتومون را وابسته به این تبادلات با آناتولی می‌داند. اما آنگاه این سؤال پیش می‌آید که در مقابل، جوامع اروکی چه چیزی در ازای این تبادل به بازرگانان نواحی دیگر می‌توانسته‌اند بدهند؟ الغازه (Algaze 1993:74) به آذوقه و پارچه اشاره می‌کند. حمل آذوقه در چنین مسافت‌های دوری امری دور از ذهن است. درباره نساجی و پارچه نیز شواهد قابل‌قبولی به‌دست نیامده است که البته به‌خاطر دوام کم این مواد، امری طبیعی است. در ایران نیز، یانگ و لوین که در آغاز یافته‌های فرهنگی گودین پنچ را نشانی از ارتباط با شوش می‌دانستند بعدها تغییر نظر داده و آن را به‌عنوان یکی از کلونی‌های اروک معرفی کردند (Levin and Young 1986:40)، نظریه‌ای که بعدها تا اندازه‌ای رد شد (بنگرید به: Rothman 2011). از میان مخالفان این نظریه و موارد اشاره شده در این فرضیه، مطالعه‌ی معماری این فاز از گودین بسیار جالب‌توجه است. دسه براساس مقایسه ساختار معماری و فرم اتاق و ساختارهای مجموعه‌ی ساختمانی بیضی‌شکل این محوطه نتیجه می‌گیرد که این فرم، یک سنت شناخته شده در دیگر محوطه‌های ایران مانند شوش و سیلک بوده و در محوطه‌های مختلفی تکرار شده است (Desset 2014) و حداقل معماری مجموعه ساختمانی بیضی‌شکل، سنتی بومی و داخلی است و ارتباطی با اروکی‌ها ندارد.

۴. برهم‌کنش‌های فرهنگی میان اروک، آناتولی و نواحی قفقاز

بسیاری از پژوهشگران میزان تأثیر و تأثرات اروک را نه تنها در حوزه بین‌النهرین و بر فرهنگ‌های بومی سوریه و آناتولی می‌دانند، بلکه از این فراتر رفته و براساس بقایای مادی اعم از مهر و سفال‌های قابل‌مقایسه با بین‌النهرین در محوطه‌های جنوب قفقاز و اشیای فلزی یافته شده در شمال بین‌النهرین، پراکنش و تناسبات بین‌فرهنگی این مناطق را نیز متأثر از وجود جوامع اروکی و ارتباطات و شبکه تجاری آن‌ها تفسیر می‌کنند (Lyonnet 2009, Nebieridze and Tskvitinidze 2010, Pitskhelauri 2012: 158). به بیان دقیق‌تر، به نظر برخی از پژوهشگران، پراکنش گسترده محوطه‌های دارای سنت‌های فرهنگی جوامع جنوب قفقاز در هزاره سوم پ.م در شمال فرات و جنوب شرق آناتولی، «نتیجه فرصت‌های تجاری‌ای است که پیش‌تر توسط جوامع اوروکی فراهم شده بود» (Marro 1997:170-171) و به‌نوعی این جوامع تحت‌تأثیر روابط تجاری با اروکیان قرار داشتند (Marro 1997, Palumbi 2007: 72-75). شرات نیز شکل‌گیری فرهنگ کورامارس را حاصل تعامل جوامع جنوب قفقاز با اروکیان می‌داند و به نظر او این تعامل باعث تحول فرهنگ‌های انولتیک (مس‌وسنگی) ماوراء قفقاز و شکل‌گیری این فرهنگ شد (Sherratt 1997:468 برای نقد این نظریه ن.ک. Smith 2012:677).

یکی از نمونه‌های شاخص که بحث‌های بسیاری برانگیخت، فرهنگ مایکوپ است. نیکلای وسلوفسکی در سال ۱۸۹۷ یکی از کورگان‌های بزرگ متعلق به این فرهنگ را که در نزدیکی شهر مایکوپ قرار داشت کاوش کرد و یافته‌های بی‌نظیر این کورگان، موجی از علاقه را در باستان‌شناسان برای یافتن گنجینه‌های بیشتر به راه انداخت (Kohl 2006, Smith 2012:669). برخی این فرهنگ را در بازه زمان نیمه دوم هزاره چهارم ق.م. تاریخ‌گذاری می‌کنند (Munchaev 1994: 169-170)، اما بعدها براساس تاریخ‌گذاری‌های دقیق‌تر کربن ۱۴ مشخص شد تاریخ قبور و یافته‌های مادی متعلق به این فرهنگ، قدیمی‌تر بوده و مربوط به ۳۵۰۰-۳۸۰۰ ق.م. است (Kohl 2006: 57). بسیاری، یافته‌های به‌دست آمده از کورگان‌های این فرهنگ را به‌جای آنکه به عنوان نشانه‌ای از پیچیدگی داخلی فرهنگ مایکوپ و سطح وسیع ارتباطات بین منطقه‌ای^۲ این فرهنگ تعبیر کنند، بیشتر آن را متعلق به شبانانی می‌دانند که با همسایگان خود دارای تعاملاتی بودند، همسایگانی که به‌احتمال بسیار زیاد از لحاظ اجتماعی و فرهنگی بسیار بالاتر و فرهیخته‌تر از این جوامع چوپان بودند (Rostovtzeff 1922; 32).

حتی در سال‌های بعدتر نیز بسیاری فرهیختگی یافته‌های به‌دست آمده از مایکوپ را به نوعی تحت‌تأثیر بین‌النهرین تفسیر می‌کردند (Sherratt 1997:464). این مدل در دهه‌های اخیر، دچار چالش شده و بسیاری به نقد آن پرداخته‌اند (Kohl 2006:75, Smith 2012:674). به عقیده‌ی کول (Kohl 2006:19)، منشأ شکل‌گیری مایکوپ، چندوجهی است و مانند بسیاری از فرهنگ‌های شناخته‌شده‌ی دیگر نمی‌توان منشأ آن را به گروه یا منطقه‌ی جغرافیایی خاصی محدود کرد، چنان‌که یافته‌های به‌دست آمده از این فرهنگ از یک‌سو مشابهت و تأثیرپذیری بسیاری را با سوریه و شمال بین‌النهرین نشان می‌دهد (Munchaev 1994:169)، و از سوی دیگر معماری و بنای کورگان بیشتر ریشه در فرهنگ‌های شمال قفقاز دارد (Rassamakin 1999:118-121).

یکی از بارزترین نمونه‌های برهم‌کنش جوامع اروکی با فرهنگ کورامارس، محوطه ارسلان تپه در دشت ملاطیه در شرق آناتولی است. اولین نشانه‌های برهم‌کنش فرهنگی میان بین‌النهرین و این محوطه متعلق به فاز هشتم این محوطه است که ما شاهد سفال‌های بومی منطقه و سفال‌های اروکی هستیم. اما بعد از این فاز،

در مرحله هفتم ما شاهد برهم‌کنش‌های بین‌منطقه‌ای بین این ناحیه و نواحی قفقاز هستیم، البته در این مرحله، این برهم‌کنش‌ها بسیار محدود بوده و تنها دلیل وجود چنین رابطه‌ای، حضور سفال‌های کورارسی در این فاز است که درصد بسیار کمی را به خود اختصاص می‌دهد (Palumbi 2008:54-63). در مرحله هفتم، نمونه‌های متفاوتی از مواد فرهنگی قابل مشاهده است که از شکل‌گیری ارتباطات بین‌منطقه‌ای جدیدتر نشان دارد. در ارسلان تپه، پلان معماری در این مرحله شامل بناهای یادمانی، یک عمارت سه بخشی (معبد A به روایت کاوشگر) و محل‌های ذخیره آذوقه است (Frangipane 2001, Fig 9,3,2, Frangipane 2000. Fig 9). اگرچه این عمارت سه بخشی به‌نوعی یادآور معماری شاخص عبیدی و اروکی است، اما از داخل آن سفال‌های متعلق به این دوره‌ها گزارش نشده است. در این مجموعه‌ها، به‌طورکلی با پنج نوع سفال روبه‌رو هستیم (به‌ترتیب فراوانی): سفال‌های دارای تمپر کاه که معمولاً در قالب کاسه‌هایی با تولید انبوه مشاهده می‌شود، ظروف آشپزخانه‌ای، سفال‌های دارای پوشش قرمز تیره با تمپر کاه و پرداخت، سفال‌های چرخ‌ساز و سفال‌های قرمز و سیاه صیقلی، تکرنگ صیقلی و سیاه صیقلی که دو نمونه آخر متعلق به فرهنگ کورارسی هستند (Palumbi 2008: 60). همان‌طور که به‌خوبی قابل مشاهده است در این مرحله در کنار سفال‌های بومی این منطقه سفال‌های کورارسی نیز مشاهده می‌شود. البته به اعتقاد پالومبی این سفال‌ها نقش بسیار کم‌رنگی در بنای یادمانی مربوط به این مرحله دارند و به‌نوعی سفال‌های جانبی در کنار سفال‌های دیگر هستند و درصد بسیار کمی را به‌خود اختصاص می‌دهند (همان: ۶۱). مسئله جالب‌توجه دیگر این است که هیچ نمونه‌ای از این سفال‌های صیقلی دو رنگ (سیاه و قرمز) و تکرنگ از بنای معروف به معبد به‌دست نیامده و در مقابل، تعداد انبوهی از سفال‌های دارای تمپر کاه به‌دست آمده است که نشان از نوعی انجام فعالیت‌های مربوط به پخش کردن چیزی یا به اشتراک گذاشتن چیزی در میان افراد دارد (همان، ۵۹). شاید بهترین نمونه امروزین آن چیزی شبیه ظرف‌های نظری در مراسم مذهبی باشد.

در فاز بعدی این محوطه، یعنی فاز شش الف، ارسلان تپه وارد دوره‌ای جدید می‌شود. ساختارها نظم بیشتری پیدا می‌کنند و به‌نوعی ما با یک جامعه پیچیده دارای سازوکارهای اداری و روابط گسترده تجاری روبه‌رو هستیم. پلان معماری از ساختارهای نامنظم و ساده به فضاهای گسترده‌تر، شامل کاخ، معبد، راهروها و فضاهای اداری و ذخیره آذوقه تبدیل می‌شود. به‌نسبت این پیچیدگی‌های معماری، ما با تنوع بیشتر یافته‌های فرهنگی مانند تعداد بسیار فراوان مهرهای استوانه‌ای، شمشیرهای فلزی و به‌خصوص تنوع سفال روبه‌رو هستیم (همان، ۵۹). علاوه بر این موارد، مقبره شاهی ارسلان تپه هم نمونه منحصر به فردی از حضور سفال‌های بومی، اروکی و کورارسی در کنار یکدیگر است (Palumbi 2011). از فاز شش ب ما شاهد تغییرات عمیق فرهنگی در این محوطه هستیم. برخلاف دوره‌های قبل، فاز جدید استقرار محوطه، شامل معماری‌های شاخص کورارسی است که تمام محوطه را دربر می‌گیرد و برخلاف عمارت‌های باشکوه گذشته، ساختارها بسیار ساده هستند و از نی و چوب ساخته شده‌اند. در این فاز، تنها سفال قابل مشاهده، سفال‌های سیاه-قرمز صیقلی شاخص کورا-رسی است و در کنار آن‌ها هیچ سفال دیگری مشاهده نمی‌شود (همان: ۲۲۳، ۲۵۵).

بعد از این فاز، در زیرمرحله بعدی، یعنی شش ب ۲، به صورت ناگهانی ساختارها تغییر می‌کنند و در این مرحله شاهد معماری‌های راست‌گوشه خشتی‌ای هستیم که بر روی ویرانه‌های فاز قبل ساخته شده‌اند (همان). مسئله‌ی جالب‌توجه در مورد این دوره، تغییر سبک‌های سفالی و ترکیب آن‌هاست. برخلاف مرحله‌ی قبلی در

این دوره، دوباره سفال‌های بومی منطقه در کنار سفال‌های کورارسی دیده می‌شود. مرحله‌ی بعدی یعنی شش سی هم، مانند مراحل پیشین خود شامل زیرمرحله‌های دیگری است. از این مرحله گودال‌های زباله و چند قبر به‌دست آمده است (Conti and Persiani 1993: 363). در زیرمرحله‌ی شش سی ۲، ما شاهد معماری چهارگوش به‌نسبت بزرگی هستیم که در داخل آن اجاق شاخص کورارسی دیده می‌شود (همان و شکل ۲). این فرم معماری و به‌خصوص نگاه‌دارنده‌های سفال که از این محوطه به‌دست آمده، شباهت بسیار زیادی با یافته‌های به‌دست‌آمده از محوطه‌های حوضه رود مرات به‌خصوص پلور (Pulur) و گوزونپه دارد (Koşay 1976). جدا از ارسلان تپه ما می‌توانیم در محوطه‌های دیگری از جمله هاساک هویوک، نورشون تپه و همچنین محوطه‌های واقع شده در منطقه ملاطیه و الزیگ، به‌خصوص محوطه‌های کاوش شده در حاشیه‌ی رودخانه‌ی مرات، شاهد روابط بین‌منطقه‌ای با اروک باشیم. به نظر ساگونا فلزگری قوی در این مناطق وجود جنگل‌های فراوان باعث شد تا اروکی‌ها که در این بازه‌ی زمانی درگیر وسعت بخشیدن به شهرهای خود و ساخت‌وساز عمارت‌های بلند و پیچیدگی‌های اجتماعی و تجملات شده بودند، به برقراری ارتباط با این همسایگان شمالی مناطق مرتفع آناتولی روی بیاورند (Sagona 1994:17). از نمونه‌های بارز این فلزگری پیشرفته در آناتولی می‌توان به شمشیرهای پیدا شده در مقبره‌ی سلطنتی ارسلان تپه اشاره کرد که هنوز هیچ نمونه‌ی قابل مقایسه‌ای با آن به‌دست نیامده است، و یا می‌توان به جواهرات ساخته شده از نقره در مقبره‌های مرحله ب کورچوتپه نیز اشاره کرد (Brandt 1978: 61-62; Frangipane 1985: 218).

همان‌طور که پیش‌تر گفته شد بسیاری، یکی از عوامل شکل گرفتن این جامعه متمرکز و پیچیدگی‌های سیاسی و اقتصادی آن را، محصول قرارگرفتن این محوطه در شبکه تجاری‌ای می‌دانند که در اواخر اروک شکل گرفت. در این دوره ما با تخصص‌گرایی در پرورش دام نیز روبه‌رو هستیم. با مقایسه بقایای جانوری فاز قبل و این فاز می‌بینیم که تفاوت فاحشی در بقایای جانوری گوسفندسانان و بز در مقابل بقایای گاو و خوک مشاهده می‌شود. در این مرحله برخلاف فاز قبل، ما با افزایش درصد بزسانان و بز روبه‌رو هستیم که بنا به گفته پالومبی نشان از توجه جامعه به محصولات ثانویه این جانوران دارد (همان، ۷۶).

هم‌زیستی کورارسی‌ها با فرهنگ‌های دیگر تنها به دوره‌ی اروک جدید محدود نمی‌شود، بلکه در دوره‌های اندکی بعدتر نیز این همزیستی به‌خصوص در محوطه‌های آناتولی مانند گلینجیک تپه (Gelinciktepe)، پلور، پینیک ارنی (Pagnik Öreni) نشان‌دهنده‌ی همزیستی فرهنگ ماورای قفقاز و فرهنگ‌های شمال سوریه است، چراکه در این محوطه‌ها سفال‌های سیاه و قرمز صیقلی فرهنگ کورا-ارس در کنار سفال‌های بومی شمال سوریه با پوشش غلیظ ماسیده (reserved slip) دیده می‌شود (Conti and Persiani 1993: 399). اگرچه کونتی و پرسینانی معتقدند که روابطی که در اوایل هزاره‌ی سوم در بسیاری از محوطه‌های شرق آناتولی با نواحی قفقاز برقرار بود به مرور زمان و پس از قوی‌تر شدن تعاملات با فرهنگ‌های شمال سوریه و بین‌النهرین روبه‌زوال گذاشت و ضعیف‌تر شد (همان، ۴۰۵).

شاید یکی از دلایل برقراری این تعاملات دوطرفه، دسترسی به منابع غنی فلزگری قفقاز بوده باشد. ساکنان این محوطه‌ها که بقایای فرهنگی آن‌ها ترکیبی از فرهنگ‌های بومی آناتولی با بین‌النهرینی و شمال سوریه‌ای را نشان می‌دهد، می‌توانسته‌اند به‌عنوان محوطه‌های میانجی‌ای بوده باشند که مسیر برقراری و انتقال را میسر و راحت‌تر می‌ساختند. کارگاه‌های فلزگری یافته شده در نورشون تپه و یا قالب‌های ذوب فلز یافته

شده در محوطه‌های پلور و تپه جیک می‌تواند گویای این نوع فعالیت‌ها بوده باشد (همان: ۴۰۷). به نظر می‌رسد شرق آناتولی در هزاره سوم قبل از میلاد همچون شاهرایی محل گذر و تلاقی فرهنگ‌های مختلف در خود بوده است. مارو با در نظر گرفتن شدت این درهم‌تنیدگی فرهنگی حتی می‌پرسد که «باید شرق آناتولی را در هزاره سوم مشابه کدام‌یک از قطب‌های فرهنگی دانست؛ آیا متعلق به فرهنگ بومی مرکز آناتولی، قفقاز یا سوریه-بین‌النهرینی است؟» (Marro 1993:43). در واقع به نظر می‌رسد دره‌ی فرات علیا در طول هزاره سوم محل تعامل و تحت‌تأثیر دو قطب فرهنگی ماورای قفقاز و سوریه‌ای-بین‌النهرینی بوده است (همان، ۶۰).

در محوطه هاساک هویوک در چند کیلومتری اورفا نیز تعدادی از سفال‌های کورا-ارسی در کنار سفال‌های اروکی پیدا شده است. این سفال‌ها در اتاق دوم در ساختمان شماره دو در فاز پنج این محوطه که متعلق به اروک جدید است پیدا شده‌اند (Behm-Blancke et al. 1984, Helwing 1996:74, 87, 92). سفال‌های مشابه در مرحله‌ی سوم محوطه تپه جیک در شرق دشت الزیگ هم به دست آمده است. این محوطه نیز به احتمال یکی از پایگاه‌های اروکی بوده است (Esin 1979:57, 1982). در نوروشن تپه، لایه‌های ۲۵ تا ۳۰، سفال‌های دارای پوشش غلیظ ماسیده، سفال‌های ساده شاخص شمال سوریه و بین‌النهرین، فرم‌های شبیه سفال‌های نینوا ۵ و جیما رکتا (Cyma recta) شاخص عصر مفرغ آناتولی، به همراه سفال‌های سیاه و قرمز صیقلی کورا-ارسی پیدا شده است (Hauptmann 2000: 421-422, Abb. 1). در محوطه‌های حوضه آشوان، در محوطه‌های تاشکون موکی هم سفال‌های دارای پوشش غلیظ ماسیده، سفال‌های ساده شاخص شمال سوریه و بین‌النهرین هم همراه با سفال‌های کورا-ارسی به دست آمده است (Sagona 1994: 16-17). نکته جالب‌توجه در این حوضه، فراوانی بیشتر سفال‌های کورا-ارسی در مقابل سفال‌های سوریه‌ای-بین‌النهرینی است (همان، ۱۶). در ناحیه‌ی آموق هم تقریباً چنین الگویی مشاهده می‌شود. در فازهای جی و اچ این محوطه، سفال‌های دارای پوشش غلیظ ماسیده، سفال‌های ساده شاخص شمال سوریه و بین‌النهرین و جیما رکتا در کنار سفال‌های دیگر مشاهده می‌شود (Braidwood and Braidwood 1960: 35).

در انتهای این فاز، بسیاری از محققین نابودی سیستم تجاری و حکومت مرکزی و پیچیدگی اجتماعی ارسلان تپه را مرتبط با کورا-ارسی‌ها دانسته‌اند و در بسیاری مواقع از آن به عنوان بحران سیاسی و اجتماعی در این محوطه یاد می‌کنند (Palumbi 2008: 153). مسئله‌ای که کمتر به آن توجه می‌شود این است که آیا استقرار کورا-ارسی‌ها در این محوطه به وجود آورنده این بحران بوده یا علت اصلی استقرار کورا-ارسی‌ها به خاطر بحران و ضعف پیشین پیش‌آمده در این محوطه بوده است؟ به بیان دیگر، این احتمال هم می‌تواند وجود داشته باشد که بنابر بعضی دلایل نامشخص، سیستم اجتماعی، سیاسی و اقتصادی محوطه‌هایی مانند ارسلان تپه از هم پاشیده است، بحرانی که یکی از دلایلی می‌تواند همان عاملی باشد که باعث متروک شدن وسیع محوطه‌های اروکی در کل این منطقه و حتی ایران شد. بعد از این بحران، احتمالاً کورا-ارسی‌ها از فرصت استفاده کرده و در این محوطه‌ها ساکن شده‌اند. در واقع با از بین رفتن سیستم‌های تجاری، اقتصادی و سیاسی پیشین که زنجیره‌ای از تعاملات درهم‌تنیده میان محوطه‌های اروکی (مانند حبوبا کبیرا و جبل عرودا)، محوطه‌های مختلط بومی-اروکی (مانند محوطه‌های شمال سوریه و یا حاجی نبی)، و محوطه‌های آناتولی و جنوب غرب ایران بود، به گونه‌ای تمام تناسبات منطقه‌ای از هم پاشیده و تمام این مناطق دچار بحران شدند. اکثر این

محوطه‌ها یا به‌طور کلی متروک شدند (مانند جبل عرودا) و یا همچون ارسال تپه در آئاتولی و یا گودین تپه در ایران محلی مناسب برای همسایگانی شدند که پیش‌تر از اینها با این محوطه‌ها در تعامل بودند.

۵. بررسی پراکنش فرهنگ مادی اروک در حوضه فرهنگ کورا-ارس در ایران

حوضه فرهنگی کورا-ارس در ایران شامل سه حوضه جغرافیایی است: شمال غرب، غرب، و فلات مرکزی ایران. شواهد حضور اروک در شمال غرب ایران تنها از حوضه جنوبی دریاچه اورمیه، در منطقه پیرانشهر و حوضه زاب کوچک گزارش شده است (Nobari et al. 2012). از آنجا که این منطقه، مختصات فرهنگی متفاوتی از باقی حوضه جغرافیایی شمال غرب ایران دارد و تعاملات سیاسی و اجتماعی آن در دوره‌های مختلف، متفاوت از محوطه‌های حوضه دریاچه اورمیه و بخش‌های شمالی است، نمی‌توان یافته‌های آن را به کل شمال غرب ایران بسط داد و تنها محدود به همین حوضه جغرافیایی است. شاید بتوان حوضه زاب کوچک را از لحاظ تعاملات و مختصات فرهنگی بیشتر با غرب ایران قابل‌مقایسه دانست. در باقی بخش‌های شمال غرب ایران هیچ‌گونه سفال شاخص اروکی گزارش نشده است.

غرب ایران وضعیت متفاوت‌تری نسبت به شمال غرب ایران دارد و تعاملات بین فرهنگی بیشتری با بین‌النهرین، جنوب غربی ایران، و فلات مرکزی داشته است. با این وجود در گودین تپه که یکی از محوطه‌های بسیار شاخص در این بخش است، در فاز VII تنها تعداد بسیار اندکی سفال کورا-ارسی گزارش شده است (Rothman 2001:138). اما استقرار اصلی کورا-ارسی‌ها در این محوطه در فاز چهارم محوطه اتفاق می‌افتد. به احتمال بسیار زیاد کورا-ارسی‌ها پیشتر با این محوطه آشنا بوده‌اند، هرچند میزان تعاملات آن‌ها با این محوطه هنوز نیاز به مطالعات بیشتری دارد. با این وجود، هنگام سکونت کورا-ارسی‌ها، این محوطه متروک بوده است (همان: ۱۵۸). مسئله جالب توجه در مورد صنایع سنگی این دوره است. با وجودی که، سکونت کورا-ارسی‌ها در این محوطه (گودین IV)، بعد از یک وقفه فرهنگی همراه با تغییرات قابل‌توجهی در سیستم فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی محوطه بوده است، اما صنایع ابزار سنگی این فاز به نسبت، نشان‌دهنده توالی سنت‌های پیشین (گودین VI/V) در این دوره است (Edens 2002: 41).

در محوطه گوراب در دشت ملایر نیز، با وجودی که فاز مربوط به دوره اروک در محوطه شناسایی نشد، اما تعداد کمی از سفال‌های اروکی در فاز استقرار مربوط به دوره کورا-ارس نیز مشاهده شده است (خاکسار و دیگران ۱۳۹۳: ۵۲). دیگر محوطه‌های این حوضه نیز کم‌وبیش وضعیتی مشابه این محوطه‌ها دارند. اما به‌طور کلی، اکثر محوطه‌های کورا-ارسی در این بخش بر روی خاک بکر و یا بعد از یک وقفه فرهنگی بر روی محوطه‌های پیشین یا در نزدیکی آن‌ها شکل گرفته‌اند. براساس مطالعات اخیر، الگوی استقرار محوطه‌های مس سنگی با محوطه کورا-ارسی تفاوت زیادی را نشان می‌دهد و حاکی از وجود نظام فکری متفاوتی است (مترجم ۱۳۹۰: ۴۴-۴۵). اینکه این الگو متأثر از عوامل محیطی، معیشتی، استقراری یا عوامل جانبی دیگری بوده است، نیاز به پژوهش‌های بیشتری در این زمینه دارد.

فلات مرکزی ایران، از لحاظ تعاملات بین فرهنگی شرایط بسیار متفاوتی نسبت به دو منطقه پیشین دارد. نفوذ مواد فرهنگی اروک از محوطه‌های بسیاری در این منطقه گزارش شده است (Fazeli et al. 2013: 120). با این وجود، در محوطه‌های شناخته شده از این دوره؛ مانند شیرز، تپه سرسختی (Abedi et al. 2014)، آق تپه (شیرزاده و دیگران ۱۳۹۲)، قلعه نو ۱ و تپه اسفندی (شیرزاده و دیگران زیرچاپ) گزارشی از وجود سفال‌های

اروکی در بافت کورارسی یا بالعکس نشده است. علاوه بر این، در هیچ‌کدام از محوطه‌هایی که سفال اروکی شناسایی شده است، اثری از سفال‌های کورا ارسی دیده نمی‌شود (Fazeli et al. 2013: 120-123).

۶. نتیجه

افول نظام گسترده اقتصادی-سیاسی و فرهنگی اروک و متروک شدن محوطه‌های اروکی یا محوطه‌های هم‌زمانی که با این سنت در تعامل و تبادل بوده‌اند، برانگیزنده سؤالات بسیاری درباب چرایی و چگونگی این پدیده بوده است. هم‌زمانی این واقعه با مهاجرت اقوام کورا - ارس به حوضه‌هایی که بخشی از آن‌ها پیش از آن، در حوضه برهم‌کنش و تعامل با سنت فرهنگی اروک قرار داشته‌اند، باعث شده است عده‌ای از پژوهشگران فرضیه سرنگونی نظام اروکی به‌وسیله‌ی کورا- ارسی‌ها را مطرح کنند. برخی نیز مهاجرت این اقوام را علت اصلی متروک شدن محوطه‌هایی می‌دانند که در چرخه این تعاملات قرار داشته‌اند. در این مقاله سعی شد تا با بازبینی دقیق‌تر دانسته‌ها از سنت فرهنگی اروک، حوضه پراکنش این فرهنگ، و شواهد موجود از محوطه‌هایی که در حوضه برهم‌کنش سنت فرهنگی کورارارس و اروک، در اناتولی، قفقاز، و ایران قرار دارند، به کم‌وکیف این فرضیه پرداخته شود. مطمئناً فهم دقیق‌تر سازوکار اقتصادی، اجتماعی و سیاسی فرهنگ کورارارس و چگونگی و میزان تعامل بینابین این سنت با فرهنگ‌های محوطه‌های هم‌جوار یا هم‌زمان و تأثیر آن بر این فرهنگ‌ها یا حوضه‌های جغرافیایی، هنوز نیاز به مطالعه‌ی دقیق‌تر محوطه‌های چندفرهنگی و مواد و یافته‌های فرهنگی به‌دست‌آمده از حوضه‌های برهم‌کنش این فرهنگ‌ها دارد.

در حوضه آناتولی، یافته شدن مواد فرهنگی کورارارس در کنار فرهنگ مادی اروک در برخی از محوطه‌ها (مانند محوطه ارسلان تپه)، تا اندازه‌ای نشان‌دهنده تعاملات بین‌فرهنگی این دو سنت است؛ هرچند وجود این تعاملات، لزوماً به معنی تأثیر و تأثرات دوجانبه بین این سنت‌ها نیست. از این روی، اگرچه برخلاف قفقاز و ایران، ارتباط بین این دو سنت در این منطقه دیده می‌شود، هنوز نمی‌توان با قطعیت کورارارسی‌ها را عامل ازبین‌رفتن نظام اقتصادی و سیاسی اروک یا متروک شدن محوطه‌هایی دانست که تحت تأثیر این نظام در این منطقه قرار داشته‌اند.

تأثیر این نظام گسترده اقتصادی و سیاسی بر قفقاز نیز جای تأمل بسیار دارد. اگرچه بسیاری از پژوهشگران مدعی حضور این رابطه و تأثر جنوب قفقاز از فرهنگ‌های بین‌النهرینی، حتی قبل از دوره‌ی اروک هستند، کمبود شواهد و اطلاعات دقیق، کیفیت پایین پژوهش‌های منتشر شده، نبود اطلاعات کافی درباره یافته‌هایی که نشان از وجود این رابطه دارند (مانند سفال، معماری، و به‌طورکلی فرهنگ مادی)، همچنان سؤالات بسیاری را در باب کمیت و کیفیت این برهم‌کنش و چگونگی و چرایی تعاملات و سازوکار اقتصادی و سیاسی آن بی‌پاسخ گذاشته و قطعیت این مسئله را با شک و تردید روبه‌رو می‌سازد.

در ایران، سازوکار گسترش فرهنگ مادی اروک، چگونگی تعامل آن با فرهنگ‌های بومی منطقه و میزان تأثیر و تأثر آن‌ها از یکدیگر، آن‌چنان که باید و شاید شناخته شده نیست و فهم درست‌تر ما از این سنت و مکانیسم‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی آن نیازمند کاوش‌های بیشتری در حوضه‌های میانی جنوب غرب و غرب است. از طرف دیگر، شناخت ما از ساختار اجتماعی و اقتصادی فرهنگ کورارارس در داخل ایران نیز ابتر و ناقص است و هنوز تعریف درستی از مکانیسم‌ها و دینامیک‌های درونی استقرارهای مختلف این فرهنگ در داخل مرزهای امروزی ایران نیز نداریم (Maziar 2015: 25-27). با بازبینی یافته‌های به‌دست‌آمده از

کاوش‌های پیشین و شناخت متقابل و عمیق‌تر محوطه‌های مربوط به این سنت‌های فرهنگی، می‌توانیم تصویر دقیق‌تری از این سنت‌ها و تناسبات بین فرهنگی آن‌ها داشته باشیم.

همان‌طور که گفته شد، در مطالعات مربوط به اواخر دوره مس‌سنگی و مفرغ قدیم، برخی از پژوهشگران، افول نظام فرهنگی و اقتصادی اروک در مناطقی مانند شرق آناتولی را مرتبط با مهاجرت اقوام کورارارس به این محوطه‌ها می‌دانند. برخی دیگر از محققین شاید به علت جالب توجه یافتن این فرضیه، آن را بسط داده و به حوضه فرهنگی ایران هم می‌کشانند و معتقدند که علت متروک شدن برخی از محوطه‌ها مانند حسنلو و گودین، همین پراکنش و هجوم کورارارسی‌ها بوده است (برای مثال بنگرید به: Danti et al. 2004: 596-597, Summers 2013, 2014). مسئله‌ای که در نظر گرفته نمی‌شود این است که حداقل در شمال غرب ایران، به‌خصوص در محوطه‌ی حسنلو حتی یک سفال اروکی هم پیدا نشده است. در محوطه‌های غربی و فلات مرکزی ایران نیز، با وجود حضور مواد فرهنگی اروک، هیچ‌گونه تعاملی میان این سنت‌های فرهنگی دیده نمی‌شود و اکثراً محوطه‌های کورا-ارسی در این حوضه، به‌خصوص فلات مرکزی ایران، دیرتر در فاز دوم کورا-ارس (اوایل تا اواسط هزاره سوم ق.م.) شکل گرفته‌اند و به واقع هیچ‌گونه ارتباطی با محوطه‌هایی که مواد فرهنگی اروک در آن‌ها شناسایی شده، نداشته‌اند. برای تحت‌تأثیر قرارگرفتن یک نظام اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، باید از پیش حداقل زمینه‌های شکوفایی یا حداقل حضور آن را داشته باشیم تا بتوانیم ادعا کنیم که دلایل ازبین‌رفتن آن می‌تواند مرتبط با اتفاقاتی باشد که در آن بازه زمانی در آن منطقه رخ داده است. بنابراین بر اساس اینکه اروکی‌ها، براساس شواهد موجود، هیچ تعاملی در محوطه‌های شناسایی شده با سنت فرهنگی کورا-ارس ایران نداشته‌اند، در نتیجه بی‌معنی است که بخواهیم گسترش فرهنگ کورا-ارس را علت اصلی ازبین‌رفتن نظام سیاسی-اقتصادی و فرهنگی اروک در این مناطق بدانیم.

پی‌نوشت

۱. نگارنده با این نظریه چندان موافق نیست.
۲. برای نمونه مهره‌های فیروزه و عقیق یافته شده در این قبور می‌توانست نشان‌دهنده چنین ارتباطات بین منطقه‌ای باشد.

منابع

- خاکسار، علی؛ اسماعیل همتی ازندریانی؛ عاصف نوروزی (۱۳۹۳)، «بررسی فرهنگ یانیق در زاگرس مرکزی براساس کاوش لایه نگاری در تپه گوراب ملایر»، پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران، شماره ۷، دوره چهارم، صص ۴۷-۶۶.
- مترجم، عباس (۱۳۹۰)، «عصر مفرغ قدیم در شرق زاگرس مرکزی-ایران»، مطالعات باستان‌شناسی، دوره ۳، شماره ۲، پیاپی ۴، صص ۳۵-۵۴.
- شیرزاده، غلام؛ اسماعیل شراهی؛ غفور کاکا (۱۳۹۲)، «گزارش مقدماتی بررسی و شناسایی باستان شناختی شهرستان کمیجان، استان مرکزی»، پیام باستان‌شناس، سال دهم، شماره نوزدهم، صص ۵۱-۷۲.
- شیرزاده، غلام؛ غفور کاکا؛ منیره محمدی؛ اسماعیل شراهی، «استقرارهای پیش از تاریخ دشت فراهان، استان مرکزی»، باستان‌شناسی ایران، شماره ۴ (منتشر نشده).
- عبدی، کامیار (۱۳۷۶)، «کاسه لبه واریخته: کاربرد و پراکندگی»، باستان‌شناسی و هنر ایران، مقاله در بزرگداشت دکتر نگهبان، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، صص ۶۴-۸۴.
- موچشی، امیرسعاد؛ کمال‌الدین نیکنامی؛ مرجان مشکور؛ حسن فاضلی نشلی؛ بهمن فیروزمندی (۱۳۸۸)، «گاهنگاری نسبی و مطلق تپه کلنان بیجار: محوطه‌ای متعلق به دوره مس‌وسنگ میانه در غرب ایران»، نامه باستان‌شناسی ۱، دوره اول، صص ۳۱-۵۶.

Abedi A., Eskandari N., Khatib Shahidi H., Sharahi I., Shirzadeh G., 2014, New Evidence from Dalma and Kura-Araxes Culture at Tapeh Qal'eh-Sarsakhti», *Iran and the Caucasus* 18: 101-114.

Adams, R., McC 1965, *Land Behind Baghdad*, Chicago: University of Chicago Press.

_____, 1966. *The Evolution of Urban Society: Early Mesopotamia and Prehispanic Mexico*, Chicago, Aldine.

_____, (1981), *Heartland of Cities*, Chicago, University of Chicago Press.

Adams, R. McC. and H. J., Nissen 1972. *The Uruk Countryside*, Chicago: University of Chicago Press.

Algaze, G., 1993. *The Uruk World System: The Dynamics of Expansion of Early Mesopotamian Civilization*, Chicago, University of Chicago Press.

_____, 2001a. Initial Social Complexity in Southwestern Asia: The Mesopotamian Advantage, *Current Anthropology* 43: 199-233.

_____, 2001b. The Prehistory of Imperialism: The Case of Uruk Period Mesopotamia, In M. Rothman (ed.), *Uruk Mesopotamia and its Neighbors*, Santa Fe, SAR Press: 27-83.

_____, 2005. *The Uruk World System: The Dynamics of Expansion of Early Mesopotamian Civilization*, 2nd Edition (revised), Chicago, University of Chicago Press.

_____, 2008. *Early Mesopotamia at the Dawn of Civilization: The Evolution of an Urban Landscape*, Chicago, University of Chicago Press.

_____, 2012. The End of Prehistory and the Uruk period, in: H.Crawford (ed.), *The Sumerian World*, Routledge pp. 68-94.

Balfet, H., 1980. A Propos du Métier de l'Argile: Exemple de Dialogue Entre Ethnologie et Archeology, in: M.-L. Barrelet (ed.), *L'archéologie de l'Iraq du début de l'Epoque Néolithique à 333 avant notre ère*, Paris, CNRS, pp. 71-82.

Beale, T. W., 1978. Beveled Rim Bowls and Their Implications for Change and Economic Organization in the Later Fourth Millennium BC, *JNES* 37: 289-313.

Behm-Blancke, M. R., M. R., Hoh, N., Karg, L., Masch, F. Parsche, K. L., Weiner, A., von Wickede, and G. Ziegelmeier, 1984. Hassek Hoyük, Vorläufiger Bericht über die Ausgrabungen in den Jahren 1981-1983, *Istambuler Mitteilungen Tübingen* 34: 31-149.

Berent, M., 2000. The Stateless Polis: The Early State and the Ancient Greek Community, in: D.M., Bondarenko, V. de Munck, and P.K., Wason. N.N., Kradin, A.V., Korotayev (eds.), *Alternatives of Social Evolution*, Vladivostok, pp. 225-241

Braidwood, R. J., Braidwood, L. S., 1960. *Excavations in the Plain of Antioch*. Vol. 1, University of Chicago Press.

Bernbeck, R., 1995. Die Uruk-Zeit: Perspektiven einer Komplexen Gesellschaft, in: K. Bartl, R. Bernbeck, M. Heinz (eds.), *Zwischen Indus und Euphrat. Aktuelle Forschungsprobleme in der Vorderasiatischen Archäologie*, Hildesheim, pp. 57-67.

Chazan, M., and Lehner, M., 1990. An Ancient Analogy: Pot Baked Bread in Ancient Egypt and Mesopotamia, *Paléorient* 16: 21-35.

Colantoni, C., and J. A., Ur, 2011. The Architecture and Pottery of a Late 3rd Millennium BC Residential Quarter at Tell Hamoukar, Northeastern Syria, *Iraq* 73:21-69.

Conti, A. M., and C., Persiani, 1993. When Worlds Collide: Cultural Developments in Eastern Anatolia in the Early Bronze Age, in: M., Frangipane, H., Hauptmann, M., Liverani, P., Matthiae, and M., Mellinck (eds.), *Between the Rivers and Over the Mountains*, Universita di Roma "La Sapienza", pp. 361-414.

Danti, M. D., Voigt M., and Dyson R.H.(Jr.), 2004. The Search for the Late Chalcolithic/Early Bronze Age Transition in the Ushnu-Solduz Valley, IRAN, in: A. Sagona (ed.), *in a View from the Highlands: Archaeological Studies in Honour of Charles Burney*, Ancient Near Eastern Studies Supplement Series12:583-616.

Desset, F., 2014. An Architectural Pattern in Late Fourth Millennium BC Western Iran : A New Link between Susa, Tal-i Malyan and Godin Tepe, *Iran* 52: 1-18.

Delogaz, P., and Lloyd, S., 1942. *Pre-Sargonid Temples in the Diyala Region*. Oriental Institute Publication 88. University of Chicago press.

Emberling, G., 2002. Political Control in an Early State: The Eye Temple and the Uruk Expansion in Northern Mesopotamia, in: L., Al-Ghailani Werr, J., Curtis, H., Martin, A., McMahon, J., Reade, and J., Oates, (eds.), *of Pots and Plans: Papers on the Archaeology and History of Mesopotamia and Syria Presented to David Oates in Honor of his 75th Birthday*, London, NABU Publications, pp. 82-90.

Esin, U., 1989. An Early Trading Center in Eastern Anatolia, in: K., Emre, M., Melink, B., Hrouda, and N., Ozguc (eds.), *Anatolia and the Ancient Near East; Studies in Honor of Tahsin Özguç*, Ankara, pp. 135-41.

_____, 1985. Some Small Finds from the Chalcolithic Occupation at Değirmentepe (Malatya) in Eastern Turkey, in: M., Puglisi, M., Liverani, A., Plamieri and R., Peroni, *Studi di Paleontologia in Onore di Salvatore*, Università di Roma "La Sapienza", pp. 253-64.

Fazeli, N.H., Valipour H.R., and Azizi Kharanaghi M. H., 2013. The Late Chalcolithic and Early Bronze Age in the Qazvin and Tehran Plains: a Chronological Perspective, in: C., Petrie (ed.), *Ancient Iran and Its Neighbours: Local Developments and Long-range Interactions in the 4th Millennium BC*, British institute of Persian Studies, Archaeological Monographs Series III. Oxbooks, pp. 107-129.

Finet, A., 1977. L'apport du Tell Kannas a l'Histoire Proche-Orientale, de la fin du 4e Millénaire à la Moitié du 2e, in: J.C., Margueron (ed.), *Le Moyen Euphrate: Zone de Contact et d'échanges*, Leiden: E.J. Brill, pp. 107-15.

Frangipane, M., 2000. Origini ed Evoluzione del Sistema Centralizzato ad Arslantepe: dal "Tempio" al "Palazzo" nel IV Millennio a.C.", *ISIMU*, vol.3-2000. Madrid 2003: 53-78.

_____, 2001. Centralization Processes in Greater Mesopotamia, Uruk "Expansion" as the Climax of Systemic Interactions Among Area of the Greater Mesopotamian Region, in: M., Rothman (ed.), *Uruk Mesopotamia, & Its Neighbors*, School of American Research Press, Santa Fe, pp. 307-348.

Frangipane, Marcella, (ed.), 2010, *Economic Centralisation in Formative States: The Archaeological Reconstruction of the Economic System in 4th Millennium Arslantepe*. Sapienza Università di Roma, Dipartimento di scienze storiche archeologiche e antropologiche dell'antichità.

Frankfort, H., 1932. *Archaeology and the Sumerian Problem*, SAOC 4, Chicago: The Oriental Institute of the University of Chicago.

Goulder, J., 2010. Administrators' Bread: an Experiment-Based Re-Assessment of the Functional and Cultural Role of the Uruk Bevel-Rim Bowl, *Antiquity* 84 (324): 351-362.

Hansen, D., 1965. The Relative Chronology of Mesopotamia, Part II: The Pottery Sequence of Nippur From the Middle Uruk to the Old Babylonian Period (3400-1600 B.C.), in: R., Ehrich (ed.), *Chronologies in Old World Archaeology*, 2nd. Chicago, University of Chicago Press pp. 201-215.

Hauptmann, H., 2000. Zur Chronologie des 3. Jahrtausends v.Chr. am oberen Euphrat Aufgrund der Stratigraphie des Norşuntepe, in: C., Marro and H., Hauptmann (eds.), *Chronologie des Pays duCaucase et de l'Euphrate aux IVème-IIIème Millénaires*, Actes du Colloque d'Istanbul, 16-19décembre 1998. Varia Anatolica XI, Paris, pp. 419-438.

Heinz, M., 2013. Public Buildings, Palaces and Temples, in: H., Crawford, (ed.), *The Sumerian World*, London, Routledge, pp.179-200.

Helwing, B., 2000. Regional Variation in the Composition of Late Chalcolithic Pottery Assemblages, in: C., Marro and H., Hauptmann (eds.), *Chronologie des Pays duCaucase et de l'Euphrate aux IVème-IIIème Millénaires*. Actes du Colloque d'Istanbul, 16-19décembre 1998. Varia Anatolica XI, Paris, pp. 473-494.

Karlsbeek, J., 1980. La Ceramique de Serie du Djebel Aruda (a l'Epoque d'Uruk), *Akkadica* 20: 1-11.

Kohl, P., 2007. *The Making of Bronze Age Eurasia*, Cambridge, Cambridge University Press.

Koşay, H., 1976. *Keban Project Pulur Excavation 1968-70*, Ankara, Middle East Technical University Keban Project, series III, 1.

Larsen, M. T., 1967. *Old Assyrian Caravan Procedure*, Uitg.V.H., Historisch-Archaeologische Institute te Istanbul 22.

Levin, L., and T., C.Young, 1987. A Summary of the Ceramic Assemblages of the Central Western Zagros from the Middle Neolithic to the Late Third Millenium BC., in: J.L., Hout, *Prehistoire de la Mesopotamie*, Editions du CNRS, Paris, pp. 15-54.

Lyonnet, B., 2009. Périphère de la Mésopotamie à la Période d'Uruk (IVe Millénaire): le cas des Régions du Caucase, in: B., Lyonnet (ed.), *Centre et Périphérie: Approches Nouvelle des Orientalistes*, Actes du Colloque Organisé par l'Institut du Proche Orient Ancien du Collège de France, la Société asiatique et le CNRS (UMR 7192), Vol. 31, pp. 1-28.

Marro, C., 1993. Introduction à la Céramique du Haut-Euphrate au Bronze Ancien, *Anatolia Antiqua*, 2: 43-69.

_____, 1997. *La Culture du Haut-Euphrate au Bronze Ancien: Essai d'Interprétation à Partir de la Céramique Peinte de Keban (Turquie)*, Varia Anatolica VIII, Paris, De Boccard.

Maziar, S., 2015. Settlement Dynamics of the Kura-Araxes Culture: An Overview of the Late Chalcolithic and Early Bronze Age in the Khoda Afarin Plain, North-Western Iran, *Paleorient* 41 (1): 25-36.

_____, Dissemination Policy, Settlement Dynamics, and Social Behavior of Kura-Araxes Communities in Iran (Forthcoming).

Miller, A., 1981. Straw Tempered Ware, in: H.T.Wright, *An Early Town on the Deh Luran Plain: Excavations at Tepe Farukhabad*, Memoirs of Museum of Anthropology, no.13. Ann Arbor:University of Michigan, pp. 126-29.

Moortgart, A., 1945. Die Entstehung der Sumerischen Hochkultur, *Der Alte Orient* 43, Leipzig, Hinrichs.

Munchaev, R.M., 1994. Maikopskaya Kul'tura, in: Kushnareva, K.K., and Markovin, V.I., (eds.), *Epokha Bronzy Kavkaza i Srednei Azii: Ramnyaya i Srednyaya Bronza Kavkaza* (Moscow), pp. 158-225.

Nagel W., 1962. Zum Neuen Bild des Vordynastischen Keramikums in Vorderasien – II, *Berliner Jahrbuch für und Frühgeschichte* 2: 1-83.

Nebieridze L., and Tskvitinidze N., 2010. The First Traces of Uruk Culture in the South Caucasus (Первые следы Урукской культуры на Южном Кавказе), in *International Scientific Conference The Archeology Ethnology Folklore Cacasus* pp. 178-180.

Nissen, H.-J., 1970. Graubung in den Planquadraten K/L XII in Uruk-Warka. *Baghdader Mitteilungen* 5: 101-92.

_____, 1988. *The Early History of the Ancient Near East*, Chicago, University of Chicago Press.

_____, 1993. The Early Uruk Period-A Sketch, in: M. Frangipane, H., Hauptmann, M., Liverani, P., Matthiae, and M., Mellink (eds.), *Between the Rivers and Over the Mountains: Archaeologica Anatolica et Mesopotamica Alba Palmieri Dedicata*. Rome: Dipartimento di Scienze Storiche Archeologiche e Antropologiche dell'Antichità, Università di Roma "La Sapienza" pp. 123-31.

_____, 2001. Cultural and Political Networks in the Ancient Near East During the Fourth and Third Millennia B.C., in: M. Rothman (ed.), *Uruk Mesopotamia and its Neighbors*. Santa Fe: SAR Press, pp.149-80.

_____, 2002. Uruk Key Site of the Period and Key Site of the Problem, in: J.N., Postgate (ed.), *Artefacts of Complexity: Tracking the Uruk in the Near East*. Warminster: Aris and Phillips, pp. 1-16.

_____, 2003. Uruk and the Formation of the City, in: J. Aruz (ed.), *Art of the First Cities: The Third Millennium B.C. from the Mediterranean to the Indus*, New York, Metropolitan Museum of Art, pp. 11-20.

- Nobari H. A., Binandeh A., Nestani J., and Vahdati Nasab H., 2012. Excavation at Lavin Tepe in Northwest Iran, *ANES* 49: 95-117.
- Oates, J., and Oates D., 1993. Excavations at Tell Brak 1992–93, *Iraq* 55: 155-199.
- Oates, D., 1987. Different Traditions in Mesopotamian Temple Architecture in the Fourth Millennium BC. *Préhistoire de la Mésopotamie. La Mésopotamie Préhistorique et l'Exploration Récente du Djebel Hamrin*, 379-383.
- Oates, J., McMahon, A., Karsgaard, P., Al Quntar, S., and Ur, J., 2007. Early Mesopotamian Urbanism: a New View from the North, *Antiquity* 81, no. 313: 585-600.
- Palumbi, G., 2011. The Arslantepe Royal Tomb and the Manipulation of the Kurgan Ideology in Eastern Anatolia at the Beginning of the Third Millennium, in: E., Borgna and S., Müller Celka (eds.), *Ancestral Landscape. Burial Mounds in the Copper and Bronze Ages*. Proceedings of the International Conference Held in Udine, *Travaux de la Maison de l'Orient et de la Méditerranée. Série recherches archéologiques*, pp. 58:47-59.
- _____, 2008. *The Red and Black: Social and Cultural Interaction between the Upper Euphrates and Southern Caucasus Communities in the Fourth and Third millennium BC*, Università di Roma "La Sapienza".
- _____, 2007. A Preliminary Analysis on the Prehistoric Pottery from Aratashen (Armenia), in: B., Lyonnet (ed.), *Les Cultures du Caucase (VIe–IIIe Millénaires Avant Notre ère): Leurs Relations avec le Proche-Orient*, Paris. Éditions Recherche sur les civilisations: CNRS Éditions, pp. 63-76.
- Palumbo, G., 1987. Egalitarian" or "Stratified" Society? Some Notes on Mortuary Practices and Social Structure at Jericho in EB IV, *Bulletin of the American Schools of Oriental Research*, No. 267: 43-59.
- Pitskhelauri K., 2012. Uruk Migrants in the Caucasus, *Bulletin of the Georgian National Academy of Sciences* 6 (2) :153-161.
- Potts, D., 2009. Bevel-Rim Bowls and Bakeries: Evidence and Explanations from Iran and the Indo-Iranian Borderlands, *Journal of Cuneiform Studies* 61:1-23.
- Rassamakin, Y., 1999. The Eneolithic of the Black Sea Steppe: Dynamics of Cultural and Economic Development 4500–2300 BC., in: Levine, M., Rassamakin, Y., Kislenko, A., and Tatarintseva, N., (eds.), *Late Prehistoric Exploitation of the Eurasian Steppe* (Cambridge), pp. 59–82.
- Reichel C., (2008-2009), Diyala Project, *Oriental Institute Annual Report 2008-2009*: 77-87.
- Rothman, M. S., 2002. *Tepe Gawra: The Evolution of a Small, Prehistoric Center in Northern Iraq*, Vol. 112, UPenn Museum of Archaeology.
- Rothman M., (ed.), 2001. *Uruk Mesopotamia & Its Neighbors: Cross Cultural Interactions in the Era of State Formation*. Santa Fe, School of American Research Press.
- Rothman, M. S., 1994. Introduction Part 1: Evolutionary Typologies and Cultural Complexity, in: Stein, G., and M. S., Rothman (eds.), *Chiefdoms and Early States in the Near East: The Organizational Dynamics of Complexity*. No. 18. Prehistory Pr, pp. 11-22.
- Rothman, M. S., and Badler, V. R., 2011. Contact and Development in Godin Period VI, in: H., Gopnik and M. S., Rothman (eds.), *On the High Road, The History of Godin Tepe, Iran*. Toronto: Royal Ontario Museum Press, pp. 67–137.
- Rostovzeff, M., 1922. *Iranians and Greeks in South Russia*, Oxford.
- Safar, F., M.A., Mustafa, and S., Lloyd 1981. *Eridu*. Baghdad: State Organization of Antiquities and Heritage.
- Sagona, A., 1994. *Keban Rescue Excavations, Eastern Anatolia: Dogu Anadolu, Keban Kurtarma Kazilari: The Early Bronze Age*. Ankara: The British Institute of Archaeology.
- Schortman E., and Urban P., 1992. Current Trends in Interaction Research, in: E., Schortman and P., Urban (eds.). *Resources, Power, and Interregional Interaction*, Plenum Press, New York, pp. 235-255.
- _____, 1987. Modeling Interregional Interaction in Prehistory, *Advances in Archaeological Method and Theory* 11: 37-95.

- Service, E. R., 1962. *Primitive Social Organization*, New York, Random House.
- _____, 1975. *The Origins of the State and Civilization*. New York: Norton.
- Sherratt, A., 1997. Troy, Maikop, Altyn Depe: Early Bronze Age Urbanism and its Periphery, in: A., Sherratt (ed.), *Economy and Society in Prehistoric Europe, Changing Perspectives*, Princeton, N.J., Princeton University Press.
- Smith A. T., 2012. The Caucasus and the Near East, in: D. T., Potts (ed.). *A Companion to the Archaeology of the Ancient Near East*, John Wiley & Sons, pp. 668-686.
- Stein, G., 1994. The Organizational Dynamics of Complexity in Greater Mesopotamia, in: Stein, G., and M. S., Rothman (eds.), *Chiefdoms and Early States in the Near East: The Organizational Dynamics of Complexity*. No. 18. Prehistory Pr, pp. 11-22.
- _____, 1998. World Systems Theory and Alternative Modes of Interaction in the Archaeology of Culture Contact, in J. G., Cusick (ed.), *Studies in Culture Contact: Interaction, Culture Change, and Archaeology*, Carbondale: Center for Archaeological Investigations, Occasional Paper 25. Southern Illinois University Press pp. 220-255.
- _____, 2001. Indigenous Social Complexity at Hacinebi (Turkey) and the Organization of Uruk Colonial Contact, in: M., Rothman (ed.). *Uruk Mesopotamia & Its Neighbors: Cross cultural Interactions in the Era of State Formation*. Santa Fe: School of American Research Press, pp. 265-305.
- _____, 2002. Colonies Without Colonialism: a Trade Diaspora Model of Fourth Millennium BC Mesopotamian Enclaves in Anatolia, in: C. L., Lyons and J. K., Papadopoulos (eds.), *The Archaeology of Colonialism*, Getty Research Institute, Los Angeles, California, pp. 27-64.
- _____, (2005. The Political Economy of Mesopotamian Colonial Encounters, in: G. Stein (ed.), *The Archaeology of Colonial Encounters*. Santa Fe, SAR Press, pp. 143-172.
- , (2007), Understanding Ancient State Societies in the Old World, in: G. M., Feinman and T., Douglas Price (eds.), *Archaeology at the Millennium*, Springer US, pp. 353-379.
- _____, 2012. The Development of Indigenous Social Complexity in Late Chalcolithic Upper Mesopotamia in the 5th- 4th Millenia BC., An Initial Assessment, *Origini* 34: 125-151.
- Stein G., and Özbal R., 2007. A Tale of Two Oikumenai: Variation in the Expansionary Dynamics of Ubaid and Uruk Mesopotamia, in: *Settlement and Society: Essays Dedicated to Robert McCormick Adams*, Cotsen Institute of Archaeology, Los Angeles 2007, pp. 329-342.
- Stein, G. and Rothman, M. S., (ed.), 1994. *Chiefdoms and Early States in the Near East: The Organizational Dynamics of complexity*. No. 18. Prehistory Pr.
- Strommenger, E., 1980. *Habuba Kbira, eine Stadt vor 5000 Jahren*. Mainz: von Zabern.
- Summers, G., 2013. *Yanik Tepe, Northwestern Iran: The Early Trans-Caucasian Period, Stratigraphy and Architecture*, Ancient Near Eastern Studies Supplement 41.
- Sürenhagen, D., 1974-75. Untersuchungen zur Keramikproduktion innerhalb der Spät-Urukzeitlichen Siedlung Habuba Kabira Sud in Nordsyrien. *Acta Prehistoria at Archaeologia* 5-6: 43-164.
- Ur, J., Karsgaard, P., and Oates, J., 2007. Early Urban Development in the Near East. *Science* 317 (5842): 1188.
- Van Driel, G., and Van Driel-Murry, C., 1983. Jebel Aruda, the 1982 Deason of Excavations, *Akkadica* 33: 1-26.
- Weiss, H., and Young, T. C., 1975. The Merchants of Susa: Godin V and Plateau-Lowland Relations in the Late Fourth Millennium BC., *Iran* 13: 1-17.
- Young, T. C., 1986. Godin Tepe Period VI/V and Central Western Iran at the End of the Fourth Millennium, in: U., Finkbeiner and W., Rollig (eds.), *Gamdat Nasr: Period or Regional Style*, Dr. Ludwig Reichert Verlag. Wisbaden, pp. 212-228.